

## پاسخ دندان شکن

حسین معصومی همدانی

البته از این گونه ناصحان زیاد هم پیدا نمی‌شوند. بیشتر دوستانی که شما را این روزها می‌بینند، از این که شما تاکنون در برابر این ایرادهای نادرست، که نادرستی‌شان اظهر من الشمس است، ساکت مانده‌اید، شکایت دارند. می‌گویند که هرچند چنین نوشته‌ای شایسته پاسخ‌دادن نیست و گرچه نویسنده یا مترجم نامداری چون شما نیازی به پاسخ نوشتن ندارد، اما «حقیقت» اقتضا می‌کند که «چند کلمه‌ای برای رفع سوء تفاهم» مرقوم بفرمایید. گیرم شما از حق خودتان بگذرید، تکلیف حقیقت چه می‌شود؟ چه کسی خوانندگانی را که این نقد گمراهشان کرده است از گمراهی بیرون خواهد آورد؟ در میان این دوستان، کسانی هم هستند که می‌گویند اگر «بیم سوء تفاهم» نبود خودشان دست به کار می‌شدند و، نه به خاطر دوستی دیرینی که با شما دارند بلکه برای روشن شدن حقیقت، پاسخی به تقدنویس می‌دادند که او را سرچایش می‌نشانند. البته به شما نمی‌گویند که احیاناً دوستی‌شان با تقدنویس از شما هم دیرینه‌تر است، و به این دلیل است که به جای اینکه خودشان وکیل مدافع حقیقت بشوند می‌خواهند این کار را به گردن شما بیندازند. از حق هم نگذریم، چه کسی بیش از شما حق و وظیفه دارد که پاسخ اهانتی را که به شما شده است بدهد؟

البته بهتر است به جای اینکه منتظر بمانید تا دیگران شما را به پاسخ‌ندادن یا دادن تشویق کنند خودتان ابتکار عمل را به دست بگیرید: به هر کس از دوستان که می‌رسید، چنان قیافه‌ای به خودتان بگیرید که او خودش بفهمد که این ظلمی که در حق شما شده است - شمایی که تاکنون خدمات بزرگی به علم و ادب کرده‌اید - چنان شما را رنجانده است که ترجیح می‌دهید حرفی از آن به زبان نیاورید. مثل کسی رفتار کنید که عزیزی را از دست داده است اما آنقدر در این باره حرف نمی‌زند که دوستانش نگران می‌شوند که نکند با این توی خودریختن و خون خوردن و خاموش ماندن دق مرگ شود. توجه داشته باشید که حقیقت از هر عزیزی، حتی از افلاطون، عزیزتر است. پس موقع دیدن دوستان کمتر حرف بزنید. به خصوص حرفی که مربوط به کتاب و نوشته شود نزنید. تا دوستان بفهمند که شما دیگر نمی‌خواهید با این دنیای کثیف قلم و اهل قلم که حق‌کشی و بی‌انصافی و رعایت نکردن حرمت اساتید (که البته شما جزوشان نیستید!) در آن قاعده و سنت شده است سروکاری داشته باشید. حرف را به چیزهای دیگر بکشانید اما برخلاف عادت همیشگی زیاد حرف نزنید. سکوتها و مکثهای طولانی، آه کشیدن و تظاهر به حواس‌پرتی و بی‌دل و دماغی هم بسیار مفید است. این نسخه به قدری مجرب است که یقیناً دوستان شما نگران سلامتی و جان شما می‌شوند و بالأخره به نحوی حرف را به آن نقد کذایی

فرض کنیم شما کتابی تألیف یا ترجمه کرده‌اید یا مقاله‌ای در نشریه‌ای چاپ کرده‌اید و کسی، آشنا یا بیگانه، بر شما تقدی نوشته است که لحنش زیاد دوستانه نیست؛ به یک تعریف کلی از نوشته شما اکتفا کرده و بعد چندتایی یا انبوهی از اشکالات کوچک و بزرگ آن را پیش چشم خوانندگان آورده و یا اصلاً پنبه آن را زده است؛ به طوری که حس می‌کنید که این روزها مردم طور دیگری به شما نگاه می‌کنند و ناشران آثار دیگری را که برای چاپ به ایشان سپرده‌اید یکی یکی به بهانه مشکلات مالی و تراکم کار برمی‌گردانند. هیچ شک نکنید که تنها چیزی که می‌تواند آب رفته را به جوی برگرداند، و دست کم بخشی از آبروی رفته را هم به روی، پاسخی است که شما باید به این نقد بدهید. پس اگر آب خوردن در دست دارید زمین بگذارید و دست به کار پاسخ‌نویسی شوید و اگر کسی به شما گفت که نقد را برای خواننده نوشته‌اند نه برای شما، و خواننده هم نوشته منتقد را در دست دارد و هم اصل اثر شما را، و چون، شکر خدا، خرده هوشی و احیاناً سر سوزن ذوقی دارد خودش می‌تواند میان این دو داوری کند، و اصلاً معلوم نیست که این گونه پاسخها تأثیری داشته باشد، به حرفش گوش نکنید. یقین بدانید که او از ایادی و اعوان و انصار تقدنویس است و چون می‌داند که شما در حال آماده کردن جوابی دندان شکن به آن نقد هستید از طرف او مأمور شده است که شما را از این فکر بیرون بیاورد. پیداشدن سر و کله چنین ناصح مشفق، درست در زمانی که شما دارید پاسختان را فراهم می‌کنید، بهترین دلیل است بر اینکه پاسخ شما ضربتی کاری بر جناب تقدنویس وارد خواهد کرد. پس اگر تاکنون به فکر جواب‌دادن افتاده‌اید مبادا با این گونه نصیحتها دستتان پلرزد و پایتان سست شود. اگر هم تاکنون به این فکر بوده‌اید که نقد را نادیده بگیرید، یا احیاناً نکته‌های درستی در آن دیده‌اید که شما را به فکر انداخته است، این فکرهای مزاحم را از سر بیرون کنید. تا دیر نشده است دست به کار شوید.

مشخص کنید. بگذارید قوه حدس و تخیل شنونده به کار بیفتد. یقین بدانید که دستها و اغراضی پیدا خواهد کرد.

اصلاً بهتر است به نخستین دوستانی که بعد از چاپ نقد شما را می‌بینند بگویید که نقد را نخوانده‌اید بلکه درباره‌اش چیزهایی شنیده‌اید. اگر شما جزء خیل عظیم شاعران و نویسندگان و کارگردانانی باشید که می‌گویند آثارشان را هیچ‌گاه بعد از چاپ شدن یا روی پرده آمدن نمی‌خوانند و نمی‌بینند، بسیار طبیعی خواهد بود که نوشته دیگران را هم درباره آثارشان نخوانند (اینکه آیا کسی این حرفها را باور می‌کند یا نه، مطلب دیگری است). این کار نه فقط بی‌اعتنایی شما را به نظر دیگران و یقین شما را به درستی نوشته‌تان نشان می‌دهد بلکه باعث می‌شود که دوستان هر یک روایتی از آن نقد عرضه کنند و از روی این روایتهای موازی و متقاطع شما می‌توانید بفهمید که کدام یک از ایرادهای منتقد به نظر اساسیتر و کدام یک از نکته‌های او به نظر سست‌تر آمده است. با توشه‌ای که به این ترتیب می‌اندوزید، خواهید دانست که در پاسخ دندان‌شکستان چه‌طور از نزدیک شدن به آن ایرادهای اساسی ظفره بروید و چگونه آن نکته‌های سست را کش بدهید و بزرگ کنید و بر سر نقدنویس بکوبید.

در هر حال، ترتیبی بدهید که اصرار دوستان به جایی برسد که جز پاسخ‌دادن راهی برای شما باقی نماند. اما همه باید بدانند که شما اهل جدل نیستید و از روی اکراه و فقط به قصد روشن شدن حقیقت پاسخی به آن نقد خواهید نوشت.

چون هیچ‌کس از جنگ و دعوا بدش نمی‌آید، چیزی نمی‌گذرد که در شهر می‌پیچد که شما در کار نوشتن پاسخ هستید. با این تبلیغ شفاهی مجانی به جای آنکه اشخاص منتظر باشند تا ببینند که شما به هر یک از ایرادهای منتقد چه جوابی می‌دهید، اصلاً ایرادهای او را از یاد می‌برند و فقط منتظر می‌مانند تا پاسخ دندان‌شکن شما را بخوانند. توجه داشته باشید که درست یا نادرست بودن پاسخ شما مهم نیست، دندان‌شکن بودنش مهم است.

زمان سنجی هم در پاسخ‌نویسی مهم است. نه آن قدر عجله کنید که خوانندگان پیش از آنکه نقد را خوب مزه مزه کرده باشند با پاسخ شما روبرو شوند و نه آن قدر صبر کنید که ماجرا سرد شود و دیگر کسی دل و دماغ خواندن پاسخ را نداشته باشد. بدترین نوع پاسخ، پاسخی است که وقتی منتشر شود که خوانندگان یقین کرده باشند که نویسنده از خیر پاسخ‌دادن گذشته است.

حالا می‌رسیم به خود پاسخ و به مقدمات و مقارنات آن. همراه پاسخ شما حتماً باید یادداشتی باشد خطاب به سردبیر نشریه، و به این مضمون که چون در فلان شماره آن مجله وزین نقدی بر کتاب فلان، تألیف یا ترجمه این جانب نوشته شده است،

می‌کشاند. اما به اینجا که رسیدید مبادا دستپاچه بشوید. همچنان تظاهر کنید که نمی‌خواهید حرفی در این باره بشنوید. در این صورت، دوستان شما به عمق دل آزرده‌گی شما بهتر پی می‌برند، و اگر هم در ته دل تا اندازه‌ای حق را به جانب نویسنده نقد بدهند، بیشتر حریص می‌شوند که چیزی از زیر زبان شما در این باره بیرون بکشند. پس اگر چیزی می‌گویید وارد جزئیات نشوید. سعی کنید بگویید که اصلاً از آن نقد نرنجیده‌اید. رنجشی اگر دارید از این زمانه است که اخلاق در آن تا آن حد تنزل کرده است. وگرنه از نویسنده آن نقد بیش از این توقع نباید داشت. همه می‌دانند که او با شما دشمنی شخصی دارد، اما آیا دشمنی شخصی هم به کسی حق می‌دهد که پا روی همه معیارهای اخلاقی بگذارد؟

ممکن است همه ندانند که نویسنده آن نقد با شما دشمنی شخصی دارد، اما جای نگرانی نیست. مگر کسی به نوشته دوستش هم نقد می‌نویسد؟ از نوشته دوستان باید تعریف کرد، شفاهی یا کتبی. پس نقد کتبی‌ای که زیاد دوستانه نباشد بهترین نشانه دشمنی است. اصلاً اعلان جنگ است. از این گذشته، حتی اگر نویسنده نقد دشمن دیرینه شما نباشد و مردم هم به سوابق دوستی شما آگاهی داشته باشند، در میان جماعت اهل قلم کدام دوستی‌ای را می‌شناسید که به چاشنی حسد و غیبت آلوده نباشد؟ حتماً کسانی او را دیده‌اند که پشت سر شما - دوستی‌تان به جای خود - گاهی نیشی به شما زده است و یا آن قدر در بیان فضایل شما اغراق کرده است که شنوندگان گمان برده‌اند که قصد دست‌انداختن شما را دارد. خوانندگان عادی هم که شما را نمی‌شناسند.

اگر واقعاً نویسنده نقد را نمی‌شناسید، یا اگر دوستان شما نمی‌دانند که او را می‌شناسید، بهتر است در جواب اصرار دوستان بگویید که ظن قوی می‌برید که شخصی به این نام وجود نداشته باشد، بلکه این نام باید اسم مستعار شخصی باشد که همه او را خوب می‌شناسند. چون دشمنان شما یکی دو تا نیستند، طبعاً هرکس از مخاطبان گمانش به کسی خواهد رفت. اگر هم اسم نویسنده نقد شباهتی به اسم مستعار نداشته باشد (هر چند معمولاً نقدنویسان اسمشان بسیار شبیه اسم مستعار است)، و اگر مخاطب شخصی را به این نام می‌شناسد، بهتر است بگویید که درست است که مقاله به این اسم چاپ شده، اما شما می‌دانید - و دوست شما بهتر از شما می‌داند - که چه دستهایی پشت این قضیه هست و از این کار چه اغراضی دارند. سعی نکنید که این دستها و اغراض را

هیچ یک از این شرایط را نداشته است. با این اوصاف، طبیعی است که هر نویسنده یا مترجمی از انتقاد «علمی و سازنده» استقبال کند، آن هم نویسنده یا مترجمی چون شما که آثارش سالها با توطئه سکوت روبرو بوده است. خواننده خودش حدس خواهد زد که همچنان که صلح ادامه جنگ است منتهی با وسایلی دیگر، این نقد را هم شما ادامه همان توطئه سکوت می‌دانید منتهی به صورتی دیگر. یادتان نرود که به اصرار و ابرام بگویند که این نوشته شما برای جلوگیری از گمراهی نسل جوان است. با این شیوه، خوانندگان، که معمولاً سنی ازشان گذشته است، مطمئن می‌شوند که شما هیچ شکی در قدرت تشخیص ایشان ندارید و حق گمراه شدن را برای ایشان به رسمیت می‌شناسید. از این گذشته، می‌فهمند که اگر منتقد برخی از مطالب عالی شما را دریافته است، به دلیل سن و سالش است، زیرا شما برای آیندگان می‌نویسید و او از گذشتگان است. پس داوری نهایی می‌ماند برای آیندگان که باید سالها بعد بیایند.

بعد از مقدمه، می‌رسیم به اصل پاسخ. در پاسخ خود ناچار باید به تقدنویس هم اشاره کنید، اما سعی کنید که، حتی اگر دوست قدیم شما هم باشد، هیچ وقت از او به اسم نام نبرید. عباراتی چون «منتقد محترم» هرچند کلیشه‌ای است اما هنوز کارساز است. در مواردی که فکر می‌کنید مُج تقدنویس را گرفته‌اید و خطای فاحش او را نشان داده‌اید، بهتر است از عبارت «استاد محترم» استفاده کنید: «استاد محترم بهتر از من می‌دانند که...»

حتی اگر تقدنویس در نقد خویش بسیار هم صریح حرف زده باشد، شما سعی کنید پاسختان حتی المقدور مبهم و سر بسته باشد. در مواردی که هیچ دلیلی برای مدّعی خود ندارید، از عباراتی چون «اهل فن خوب می‌دانند که...»، «بر صاحب نظران پوشیده نیست که...»، «همچنان که تفصیل آن در جای خود آمده است...» استفاده کنید. این عبارات البته دلیل محسوب نمی‌شوند، اما این حُسن را دارند که خواننده می‌فهمد که سخن را روی با صاحب‌دلان است و اگر در درستی نظر شما تردید کند خود به خود از حلقه صاحب‌دلان بیرون خواهد رفت.

چون بسیاری از خوانندگانی که پاسخ شما را می‌خوانند، به‌ویژه آنها که دستی به قلم دارند با شما آشنایی شخصی دارند، بیش از آنکه بخواهند از درستی و نادرستی نظر تقدنویس مطمئن شوند می‌خواهند ببینند به چه «انگیزه»‌ای بر اثر شما نقد نوشته است، پس شما هم این‌گونه خوانندگان را ناامید نکنید. اما مبادا در افشای این انگیزه‌ها بیش از اندازه صراحت به خرج بدهید. خواننده باید از اشارات مبهم شما چنین دستگیرش بشود که این نقد جزئی از یک توطئه بزرگ است که به دلایلی نمی‌خواهید وارد بیان جزئیات آن بشوید. به خصوص اشاره به برخی از خصوصیات

لطفاً دستور فرمایید پاسخ این جانب هم طبق قانون مطبوعات در همان صفحه و با همان حروف در اولین شماره آن مجله چاپ شود. قید «طبق قانون مطبوعات» ضروری است، چون در قانون مطبوعات چیزی نیست که بر اجبار نشریه به چاپ پاسخ نقد دلالت داشته باشد. قانون مطبوعات فقط می‌گوید که اگر نوشته‌ای متضمن افترا یا تهمت یا مطالب کذب نسبت به شخص حقیقی یا حقوقی‌ای باشد، آن نشریه ملزم است پاسخ آن نوشته را... اما باز هم نگران نباشید، چون ظاهراً سردبیران نشریات ما قانون مطبوعات را از بر نیستند و مراجعه به آن را هم لازم نمی‌بینند، یا به دلایلی آن را به نوعی تفسیر می‌کنند که دامنه شمولش از حد تهمت و افترا و مطالب کذب بسیار فراتر می‌رود. شاهدش هم پاسخهایی است که مطبوعات ما تقریباً هر روز از سازمانهای مختلف دولتی، در جواب مطالبی که متضمن هیچ تهمت یا افترا یا مطلب کذبی نسبت به آن سازمانها نبوده است، چاپ می‌کنند. البته طبق قانون مطبوعات، جواب شما باید به اندازه اصل نقد باشد، ولی باکی نیست. چون برای نشریات، چاپ نقد غالباً بهانه‌ای است برای چاپ جواب به آن، پس اصل شما هستید. هر قدر نوشتید، نوشتید.

یکی از بخشهای مهم هر پاسخی، مقدمه آن است، اما نوشتن این بخش مهم زیاد هم دشوار نیست. مقداری از مطالب آن همان چیزهایی است که قبلاً شفاهاً به دوستانتان گفته‌اید یا از ایشان شنیده‌اید. مطالبی از این قبیل که شما معمولاً نقدهایی را که بر آثارتان می‌نویسند نمی‌خوانید، زیرا مخاطب نقد خوانندگان اثرند نه نویسنده آن، اما این بار «برای روشن شدن حقیقت و برای رفع سوء تفاهم» و برای اینکه خوانندگان خود بهتر داوری کنند، در اثر اصرار دوستان، نوشتن این چند جمله را لازم می‌دانید. به خصوص در مقدمه، تا می‌توانید از فواید انتقاد بنویسید. فرمولش هم ساده است: حقیقت از تعاطی و برخورد افکار پدید می‌آید؛ بنیان جوامع پیشرفته بر انتقاد است؛ انتقاد باعث بهبود اثر و حتی باعث بهتر شدن صاحب اثر می‌شود. اگر این فرمول هم از یادتان رفته است، می‌توانید یکی از پاسخهایی را که دیگران نوشته‌اند بردارید و بخش مقدماتی‌اش را با اندکی حذف و اضافه، رونویس کنید. البته باید اضافه کنید که میان نقد بی‌غرضانه علمی و خرده‌گیری بی‌پایه و حق‌کشی و غرض‌ورزی تفاوت از زمین تا آسمان است. در اینجا است که باید مقداری از شرایط نقد و منتقد علمی را بر شمارید، آن هم به صورتی که خواننده از فحوی کلام بفهمد که تقدنویس

است؟) از این راه می‌توانید هم خواننده را چنان مجذوب نوشته خود کنید که ایرادهای منتقد به کلی از یادش برود، و هم به هدف اصلی از پاسخگویی که طفره رفتن از پاسخ دادن به ایرادهای اساسی منتقد است برسید.

در این میان، خطاهایی که تقدنویس در نقل مطالب شما مرتکب شده است بهترین مدرک برای اثبات ناشایستگی اوست. اگر او جمله‌ای را از شما نصفه-نیمه نقل کرده، شما تمام جمله را بیاورید، هرچند نقل تمام جمله ممکن است خدشه‌ای در ایراد منتقد وارد نکند، اما ثابت می‌کند که او در نقل مطالب شما امانت را رعایت نکرده است. گذشته از این، ایرادی که منتقد، گاهی به زحمت، از مطلب شما بیرون کشیده و با نقل بخشی از عبارت شما آن را برجسته کرده، وقتی تمام عبارت را نقل کنید در میان بقیه کلمات آن گم می‌شود و خواننده به احتمال زیاد دیگر اشکالی در مطلب نخواهد دید. از همه جای نوشته شما باید معلوم باشد که از این پاسخگویی یک هدف عالی اخلاقی دارید. بنابراین باید در لابلای نوشته‌تان عباراتی بگنجانید که این هدف را همواره به یاد خواننده بیاورد. خواننده باید دریابد که آنچه دل شما را به درد آورده ناسپاسی است که در حق یکی از اهل قلم شده است. خود شما در این میان اصلاً اهمیت ندارید، نقد تقدنویس هم مهم نیست. مهم اوضاع زمانه‌ای است که جانب حرمت اهل قلم را نگاه نمی‌دارد. مطمئن باشید که اگر نوشته شما به این سیاق تنظیم شود، بر تار حساسی در دل خوانندگان، به‌ویژه آنها که خود دستی به قلم دارند، زخمه می‌زند و همدلی ایشان را برمی‌انگیزد.

اما خون را که با خون نمی‌شویند. شما که این ناسپاسی بزرگ، که جزئی از یک ناسپاسی بزرگتر است، در حقتان شده است، نباید طوری بنویسید که خواننده گمان کند که دارید در حق نویسنده نقد بی‌انصافی می‌کنید. پس باید برخی از ایرادهای او را بپذیرید؛ آن هم در آخر مقاله و به طوری که همه چیز به خوبی و خوشی تمام شود و شما هم درسی از بزرگواری و انصاف داده باشید. بهترین ایرادهایی که می‌توان پذیرفت غلطهای چاپی است. با این کار، هم لطفی در حق کارگران زحمتکش حروفچین می‌کنید که خطای ایشان را به گردن می‌گیرید و هم از تقدنویس تشکر می‌کنید که «این چند مورد جزئی» را به شما تذکر داده است؛ هرچند می‌توانست این کار را با نامه‌نویسی بکند و عرض خود نبرد و زحمت خوانندگان هم ندهد. اگر بخواهید از این هم بیشتر بزرگواری کنید می‌توانید چند خطای املائی و انشایی را هم قبول کنید، اما تلویحاً باید بگویید که کتاب ویراستار داشته است و طبعاً مسئولیت این‌گونه خطاها با اوست. (در واقع یکی از فواید ویراستاری همین است.) اگر به این نصایح گوش کرده باشید تا به حال موفق شده‌اید که از طرح ایرادهای اساسیتر طفره بروید،

شخصی نویسنده نقد را فراموش نکنید. عبارتی چون «اگر کسی در درس یکی از استادان نمره قبولی نگرفت، دلیل نمی‌شود که قلم بردارد و بخواهد انتقامش را از شاگردان و دوستان آن استاد بزرگ بگیرد...» بسیار مفید است. با این عبارت هم می‌فهمانید که نویسنده نقد شاگرد شما محسوب می‌شود، هم خودتان را در ردیف استادان بزرگ، یا شاگردان ایشان، قلمداد می‌کنید و هم عبارت آقدر گنگ است که کسی درصدد برنمی‌آید ته و توی ماجرا را در بیاورد. اگر هم درصدد بریاید، باز نگران نباشید. بالأخره هر کسی زمانی شاگرد استادی بوده است و احتمالاً در درس یکی از ایشان رد شده و شما هم حتماً شاگرد و احیاناً دوست برخی از استادان بزرگ بوده‌اید.

اما صراحت را از این بیشتر نکنید. همان‌طور که بسیاری از تقدنویسان نقد کوبنده را دوست دارند، بسیاری از پاسخنویسان هم پاسخ کوبنده را می‌پسندند؛ پاسخی که تقدنویس را سکه یک بول کند و آبرویی برایش باقی نگذارد. خوانندگان علاقه‌مندی هم که گویی کاری جز دنبال کردن مشاجرات اهل قلم ندارند، بیشتر از این نوع نقدها و پاسخها خوششان می‌آید و لذتی را که از خواندن این گونه آثار می‌برند با هیچ چیز دیگری عوض نمی‌کنند. شما هم وظیفه دارید که به این خواست خوانندگان جواب مناسب بدهید. اما توجه داشته باشید که اگر در پاسختان بیش از اندازه عصبانی بشوید، یا صراحت را از حد بگذرانید، معلوم می‌شود که نقد را جدی گرفته‌اید. و این برای شما خوب نیست. از این گذشته، صراحت بیش از اندازه باعث می‌شود که به تفصیل به پاسخگویی به برخی از اشکالات منتقد پردازید، که در این صورت ممکن است خواننده در مواردی «دچار سوء تفاهم» شود و گمان کند که حق با منتقد است و نه با شما. پس، همان‌طور که گفتم حتی المقدور مهم و سر بسته بنویسید. آنجا که می‌توان گوشه و کنایه زد از جمله مستقیم استفاده نکنید. اما حمله کنید.

در پاسخگویی به نقد هم، غالباً و شاید همیشه، بهترین شیوه دفاع حمله است. برای اینکه دست بالا را داشته باشید توپ را به زمین منتقد بیندازید، به طوری که نوشته‌تان از پاسخ به نقد او به نقد نوشته او تبدیل شود. در این کار هیچ فرصتی را از دست ندهید. از غلطهای چاپی مقاله گرفته تا خطاهای املائی و انشایی آن، همه ثابت می‌کنند که منتقد صلاحیت تقدنویستن بر اثر شما را نداشته است. پس این‌گونه خطاها را تا می‌توانید بزرگ کنید. (مگر تقدنویس خودش این کار را با نوشته شما نکرده

بالا رفته و به خوبی می‌دانند که ملاک برتری نظریه‌ای بر نظریه دیگر درستی آن نیست بلکه تازگی آن است. اگر مقداری از اسامی این نظریه‌ها و صاحبان آنها را ردیف کنید تأثیر و توفیق پاسختان حتمی است. باید روشن کنید که تاریخ مصرف نظریه‌هایی که منتقد در نوشته‌اش به کار برده گذشته است و نظریه‌های تازه‌ای جای آنها را گرفته‌اند.

مثلاً مبادای تجربی کنید و مثل من به قول پوپر (و آن هم برخلاف منظور او) استناد کنید. تاریخ مصرف پوپر گذشته است و فعلاً و تا اطلاع ثانوی باد به پرچم واژه‌هایی از قبیل هرمنوتیک و پست‌مدرن می‌خورد. از خاصیت جادویی این واژه‌ها غافل نباشید.

من تاکنون نقدهای زیادی خوانده‌ام که یکباره، به حق یا ناحق، کتابی را به خاک سیاه نشانده‌اند. نقدهای بسیار کمتری خوانده‌ام که نه تنها خوب و بد کتابی را برشمرده‌اند بلکه سعی کرده‌اند موضوع کتاب را به خواننده معرفی کنند و دری برای آشنایی با آن به روی وی بکشایند. اما هیچ پاسخ نقدی نخوانده‌ام که مرا به کلی مجاب کرده باشد یا در نظری که از ابتدا نسبت به اثری داشته‌ام، یا بعدها در اثر خواندن نقدی نسبت به آن پیدا کرده‌ام، تغییر اساسی ایجاد کند. انگار این پاسخها را به این دلیل می‌نویسیم که باید پاسخی بنویسیم، آن هم پاسخی که تا حد امکان به قول معروف صورت مسئله را پاک کند. اگر چنین است، رعایت این نصایح باعث خواهد شد که در این هدف موفق‌تر شویم.

البته توفیق نسبی است. به احتمال زیاد نویسنده نقد به پاسخ شما پاسخی خواهد داد و شما هم ناچار خواهید شد به او جوابی بدهید. عمل کردن به نصایحی که در پاسخ اول به کار بسته‌اید در پاسخ دوم مشکلتر است. لحنها طبعاً تلختر می‌شود و مسائل شخصی‌تر؛ چننه دو طرف بحث هم از حرف تازه خالی می‌شود و ناگزیر همان حرفهای قبلی‌شان را تکرار می‌کنند. اگر ماجرا ادامه پیدا کند خوانندگان صاحب‌دلی که به مراد اصلی خود رسیده‌اند - یعنی مدتی برای به راه افتادن این جنگ ناخن زده‌اند و بعد هم دسته‌جمعی دم گرفته‌اند که «دعوا دعوا، کره و مرثا» - کم‌کم علاقه‌شان را به دیدن این بازی خنک از دست می‌دهند تا اینکه سردبیر محترم در یک یادداشت دوسه سطری سوت پایان بازی را به صدا درآورد و غائله را ختم کند.

این پایان بی‌شور و حال نباید باعث شود که شما به نقدی که بر اثرتان نوشته شده است پاسخ ندهید. حتماً باید پاسخ بدهید. چون پای حقیقت در میان است و حقیقت، لااقل در نظر کسانی که علاقه چندانی به افلاطون ندارند، از افلاطون هم عزیزتر است. و مهمتر از آن پای شما در میان است و شما، پیش خودتان هم نباشد پیش خوانندگان صاحب‌دل، از حقیقت هم عزیزترید.

بنابراین دیگر لازم نیست که در این زمینه کوتاه بیایید. آن ایرادها اصلاً وجود ندارند که شما قبولشان کنید یا نکنید.

منظور این نیست که به کلی وارد بحث با نقدنویس نشوید؛ به‌عکس، باید بشوید، منتهی به صورتی که از همان اول پیروزیتان بر او معلوم باشد. فرض کنیم که اثر شما اثری تألیفی و مثل هر اثر تألیفی دیگر مشتمل بر مقداری مطالب نظری و مقداری امور واقع است و نویسنده نقد هم در این دو دسته مطلب خدشه‌های ظاهراً صلاح کرده است. به جای اینکه در تک‌تک این موارد وارد شوید - که دون شأن شماست - بهتر این است که در مقام معلم به نقدنویس و خوانندگان بیاموزید که اگر منتقد مطالب شما را «درست نفهمیده» است، علتش این است که به مثالهای بسیاری که در تأیید نظریات خود آورده‌اید توجه نکرده است. پس کاری را که در نوشته اصلی‌تان کرده‌اید از سر بگیرید و به جای اینکه در پی ابطال نظر منتقد باشید نظر خود را، به کمک شواهد تازه‌تر و بیشتر، یک‌بار دیگر ثابت کنید. اگر پوپر در عمرش یک حرف درست زده باشد آن حرف این است که برای هر نظریه‌ای، هر قدر هم عجیب و غریب یا نادرست باشد، می‌توان شواهد مؤیدی یافت. دنبال این شواهد تازه بگردید. حتماً پیدا می‌کنید. اما لازم است که این کار را در کمال بی‌اعتنایی به نظر بدیلی که منتقد عرضه کرده است انجام بدهید و به خصوص نباید طوری پاسخ بدهید که خواننده به فکر مقایسه نظر شما با منتقد بیفتد.

این از بخش نظری نوشته شما، در مورد آنچه به امور واقع مربوط می‌شود، بهترین شیوه پاسخگویی، مثل همیشه، درگیر شدن در بحث با منتقد نیست، بلکه طرح مسئله در یک ساحت بالاتر است. اصلاً منکر وجود واقعیات شوید؛ بگویید که واقعیات مهم نیستند، مشتکی عدد و رقم و اسم بی‌معنی بیش نیستند، و مهم تعبیر ما از این واقعیات است. شما تعبیر خودتان را از این واقعیات داشته‌اید و منتقد هم تعبیر خودش را، و هرچند درست است که همه تعبیرها درستند اما بعضی از تعبیرها، به‌خصوص تعبیرهای شما، درست‌ترند.

اگر این حرفها را به همین زبان ساده بزنید، دست خود را رو کرده‌اید. نوشته شما باید حتی‌المقدور پیچیده و ناهموار و مستند به آخرین نظریه‌ها و پر از اصطلاحات و اسمهای فرنگی باشد تا معلوم شود که اگر منتقد مطلب شما را درست نفهمیده، علتش این است که از آخرین نظریه‌ها در این زمینه بی‌خبر بوده است. چون خوانندگان ما در اثر ارشاد نویسندگان و مترجمان ما دیگر فهمشان